

۷ کارنیل، بزرگترین شبکه موفقیت ایرانیان می باشد، که افرادی زیادی توانسته اند با آن به موفقیت برسند، فاطمه رتبه ۱۱ کنکور کارشناسی، محمد حسین رتبه ۶۸ کنکور کارشناسی، سپیده رتبه ۳ کنکور ارشد، مریم و همسرش راه اندازی تولیدی مانتو، امیر راه اندازی فروشگاه اینترنتی، کیوان پیوستن به تیم تراکتور سازی تبریز، میلاد پیوستن به تیم صبا، مهسا تحصیل در ایتالیا، و.... این موارد گوشه از افرادی بودند که با کارنیل به موفقیت رسیده اند، شما هم می توانید موفقیت خود را با کارنیل شروع کنید.

برای پیوستن به تیم کارنیلی های موفق روی لینک زیر کلیک کنید.

www.karnil.com

همچنین برای ورود به کانال تلگرام کارنیل روی لینک زیر کلیک کنید.

<https://telegram.me/karnil>

تأملات جامعه‌ی ما

نویسنده: حامد دارابی

اغلب ما مگس‌ها را به خاطر
حقارتشان له می‌کنیم، نه اینکه می
توانند به ما آسیبی برسانند



به نام خداوند بخشنده ی بخشایشگر

1

ذهن بشر خواستار نوعی تکامل است و دین چیز نیست که خلاف این تکامل قرار می گیرد . زمانی که ما می گوئیم خدا هست و خلاف آن حقیقت ندارد به معنای قطعیت مسائل است و همین وجود خداست که در برابر تکامل اندیشه می ایستد . اغلب پیش می آید که واقعیت عوارض خودش را انتقال می دهد و خداپرستی هم می تواند عوارض خودش را داشته باشد . اینجا به شکلی دیالکتیک به وجود آمده است ، حقیقت و قاطعیت آن خلاف ذهن تکامل گرای بشریست .

2

احساس حسادت نوعی احساس لذت است ، درست زمانی که دو نفر همدیگر را دوست دارند ، احساس حسادت ما می خواهد که بیشتر با هم باشند و این لذت شرافتمندانه ی حسادت است .

3

حفظ ظاهر شخصیت ، قدرت ادراک را از ما می گیرد ، همین که باعث می شود ما فروانسانی باقی بمانیم ، یعنی شخصیت ما آنچیزی باید باشد که دیگران از ما

چنین انتظاری دارند ، یا اینگونه در میان جمع مقبول می شویم ، ما انسان های جمعی فروانسانی هستیم

4

احساس کنجاوی بر تمامی احساسات آدمی حکومت می کند ، درست زمانی که کسی می میرد ، احساس اینکه او چگونه مرده است در درون ما بیش از احساس تأسف نسبت به اوست .

5

میل به جوانمردی و فداکاری اکثر اوقات زمانی در ما اتفاق می افتد که چاره ای به غیر از این راه برایمان باقی نمی ماند ، در رابطه ی جمعی نیز درست زمانی رخ می دهد که دیگران شخصیت احمقانه ی ما را در می یابند ، اما جوانمردی تنها راه بازگشت به شخصیت از دست رفته ی ما خواهد بود . از این روست که چنین می کنیم ، اما به آن دلیل که از یک سو آدمی موجودی نوکر صفت است و از طرف دیگر شخصی که غرور خود را از دست داده با جوانمردی و فداکاری خود را حقیرتر جلوه می دهد اینک به دلیل نمایاندن چهره ی احمق در ابتدا دیگران او را با فداکاری ، هالو صدا می زنند و این نوع از فداکاری را از روی ابله بودن وی

می دانند ، اگر چنین فردی در میان جمعی باشد دیگران نیز به خاطر آنکه احمق خوانده نشوند به افرادی بی باک و بی رحم تبدیل خواهند شد ، این نشان می دهد که فروانسانی بیش از همه چیز زاده ی رابطه است ، همان چیزی که انسان کامل فردی را به فرو انسان جاهل جمعی تبدیل می کند .

6

شایسته سالاری گاهی آنقدر ابلهانه می شود که ناکامی شیر را قابل ترحم تر نسبت به کشتار آهو ها می داند ، پادشاهی ها نیز اینچنین به قدرت خویش ادامه دادند ، و خیر ابلهانه ی فداکار به خاطر یک نفر اصل فایده گرایی ، یا لیبرالیسم جمعی بیشترین لذت برای بیشترین افراد را زیر پا گذاشت ، مارکس با این جنگید و دوران گذار سرمایه داری طی شده است ، اما از آن رو که ویروسی به نام ایدز از یک حالت به حالت دیگر می گراید ، منظور شیطان مفاهیم و احساسات است که با شکست در یک نما ، چهره ی خود را تغییر می دهد . اکنون ما بزرگدوستان شیر دوست هستیم و فلاکت آهو برایمان کم ارزش تر است ، درست این مرضیست که در همه ی سطوح جامعه رخ می دهد و کانت دیگر زنده نیست . فرو انسانی در حقیقت پزشکیست که متوجه نمی شود

ویروس ایدز از یک شکل در حال تغییر با حالات
مختلف دیگر است .

7

چه چیز از خدا قوی تر است ، آیا کسی تا به حال این
را از خود پرسیده است ؟ من می گویم گریز از رسوایی.

8

مردم به ادیان ماورائی به عنوان غیر منطقی نگاه
نمیکنند ، بلکه شرایط چنین کاری را انجام می دهد و
شرایط همان است که من و شخص مقابلم هر دو می
دانیم که چیزی در درونمان است ، ولی این حماقت و
غیرعادی بودن در همان زمان ، آنچه که فن بیان به
شکلی عاقلانه به وجود می آورد ، امروز دین همان
عامل غیر عادی احمقانه است نه غیر منطقی.

9

بیشتر از آنکه به دنبال چیزهایی باشیم پر معنی ، نادانسته
به دنبال پر معنی های پوچ می رویم . همانند مردی که
به یک دختر زیبا دل می بندد ، با او ازدواج می کند و

در هنگام پیروی به جسم و پیکر پوچ او می نگرند . زمان نیز مظهر آموزش این پوچی هاست به ما ، اما لذتی برای تجربه ، این پوچی را از بین می برد . با اینکه می دانم ولی اشتیاق تجربه با ما نیز چنین خواهد کرد . گاهی هم تنها برای غرور خاطره چنین می کنیم ، یعنی در آمیختن . آخر یادمان رفته است که ما بیش از جسم با ذهنمان زندگی می کنیم ، حتی جسم نیز چیزی به غیر از افکار ما نیست .

10

اغلب به دنبال شاد زیستن ما را از موضوع ابتدایی چرا زندگی هست و چرا باید زندگی کرد پرت می کند . همچون بودا که برای چرایی زندگی رفت و با چگونگی در آمیخت .

11

همیشه به دنبال فرصت گشتن ، آنگاه گفتن که موقعیت فرا رسیده . سپس تصویری از آینده پیدا کردن و گفتن اینکه لذت به من روی آورده . این ابلهانه ترین شکل تصور است که رفتار منطقی و درست را از ما می گیرد . تصویری احمقانه که گاهی از شنیدن خاطرات ، داستان ها ، فیلم ها و یا حتی واقعیات برایمان به وجود می آید ، غافل از آنکه زمان ، مکان و شخصیت ها متفاوتند و

تخیل نیز . اگر هم این طور نباشد به ما یک خوشبینی
مفرط را القا می کند و یک بی صبری جاهلانه .

12

همیشه چیزی در درون ماست که خواهان حقیقت گرایي بدون استدلال است ، پذیرفتن ، بدون آنکه راجبش فکر شود و یا اعتقادی راسخ و اطمینانی دلنشین . درست همانند ارنست همینگوی که می گفت انسان ممکن است نابود شود اما شکست نمی خورد ، آیا چنین چیزی در اصل شناخت حقیقت دارد ؟ می خواهم یک چیز را بگویم ، افرادی هستند که با این جملات بزرگ می خواهند بزرگ شوند و خود را فیلسوف می نامند و افسوس من از آن است که این اشخاص از نیچه هم فراتر رفته اند ، نیچه ای که هرگز به دنبال جملات پر ابهت نبوده و یا چنین ترفند ذهنی را به کار نبرده است . جدا از این ها ، پر اهمیت ترین موضوع در زندگی آدمی همین است ، ترفندی حقیقی و اصالت مقدسی که ما نام آن را ایمان می گذاریم و این بالاتر از آن است که ما به شکل یک ترفند به آن نظر بی اندازیم ، منظور آن است که گزینه اصیل و بدون استدلال است و ایمان نیز چیزی به غیر از گزینه نیست ، گزینه ای که گروهی به آن دست می یابند و گروهی از آن دور می شوند . گزینه ... درست

همان گزینه ای که حقیقت دارد ، درست همان واقعیتی که قابل بحث نیست و آن ایمان به خداست .

13

مسئله ای که مطرح شود انکارش سخت تر است ، هر چند که اشتباه باشد ، این یک فریب بزرگ است که در طول تاریخ ما را در بر گرفته .

14

همیشه احساس می کنیم که تنها در مسائل مهم ، بزرگ و بخصوص سیاسی باید علیه منافع خویش عمل کنیم و البته شاید برای قهرمان شدن . لکن انسان کم وجود دارد ، مثل رودین . اما اکثر مواقع ما در مسائل کوچک انسانیت را ادا نکرده و به سود منافع خویش دیگران را می آزاریم ، همانند تمسخر . در این جا باز قهرمان می شویم ، آیا مسئله تنها سر قهرمان شدن نبود . چنین اشخاصی جاه طلب هستند و اگر به جایی برسند بی شک خلاف انسانیت عمل خواهند کرد . شکوه هایی از اینکه چرا من به جاه طلبی خود دست نیافته ام . گاه نیز در دین چنین می شویم و دوست داریم که به سمت کارهای بزرگ پیش برویم . این خداپرستی نیست ، بلکه جاه طلبی است . همان جاه طلبی شهادت وار که امروزه وهابیت بر اساس آن پیش می رود .

15

حقیقت در دایره ای از بین می رود به نام دایره ی جذابیت . در حالی که جذابیت حقیقی نیست .

16

ما مردها دوست داریم که پیوسته با زن ها رو در رو شویم حتی زمانی که دین ما را از این کار باز می دارد و سرمان را به زیر می اندازیم ، رابطه در اینجا نیرومندتر از چشم چرانی غیر دینیست،خواست و لذتی تصورگرایانه و وسواسی عمیق در ذهن برای جنگیدن شرافت انسانی و دینی ، همراه به آنچه که نباید به آن فکر شود اما قدرت تصور و تخیل کار خودش را میکند. البته شاید مقصر دین است که به جای تو به زن ها شما می گوید .

17

زندگی عادی ، انسان های غیرعادی و بزرگ را تبدیل به انسان های رضیلتمند می کند .

18

کسی که دوست دار ساده زیستی بوده و در خرید ها و در همه چیز به دنبال ساده تر است ، معمولاً به خود

حسادت می ورزد ، حسادت به خود شرافتمندانه که اجازه ی بی بندوباری های بسیار را به انسان نمی دهد ، چنین شخصی بیمار نیست ، بلکه انسانیت شرافتمند .

19

انسان ها معمولاً زمانی که با فقر روبه رو می شوند شهادت پیدا می کنند . زمانی که چیزی را از دست می دهند و این به معنای شاکی بودن است . انقلاب بلشویکی روسیه نمونه ای از همین بود . البته که شیطان فقر از هر ابلیسی وحشی تر است و اگر انقلاب ها برای مبارزه با فقر نمی بود شاید شاهد جهانی بسیار فراتر می بودیم . منظور این است که مبارزه در برابر فقر همان وحشیگری فقر را بازتولید کرد .

20

عقده ی کثیفی که در فقر نهفته است ، هرگز در ثروتمند ستمگر و یا بی ملاحظه نیست ، عقده ی کمبود و این است که ما فقر را بزرگترین جنایت علیه بشریت می دانیم و البته شاید نیز چنین باشد چون ما اینچنین احساس می کنیم و زمانی که ما چنین می اندیشیم کدام حقیقت انتزاعی به من می گوید که پای رنجی مصیبت وار تر از این در میان است .

21

طمع از دست دادن ما را نسبت به آنچه دیگران می کشند بی باک می کند. پیروزی طمع و امکان نیستی بر هستی

22

شاید اگر رودر بایستی نبود آدمی هرگز به هم نوع خود کمک نمی کرد و شاید هم بسیار کم پیش می آمد. شرایط ناگواری که به وجود می آید و فرار از این شرایط و یا انجام دادن کاری عقلانی و شخصیت مدار از خود ما، ما را به سوی کمک به دیگران می کشاند. این نوع از کمک کردن رواج بیشتری دارد تا در نظر گرفتن منافع خویش و کمک ما بیشتر برای آن است که احمق خوانده نشویم، نه بی رحم.

23

زمانی که فضل فروشی می کنیم دیگران معمولاً وانمود می کنند، یا آنکه تمام ذهنشان را به چگونگی رفتار در تمجید و تعریف های تعارفانه معطوف می نمایند. گاه حسادت می ورزند، گاه گیج از آنکه چیزی در دست ندارند که مرتبط باشد گنگ می شوند و اغلب نیز به تمسخر گرفتن غیر عادی این فضل فروشی، آنان بیش

از آنکه حسادت کنند به تمسخر می پردازند. پس فضل فروشی نه تنها درجه و ارزش ما را بالا نمی برد، حقیرمان می کند. دلیل آن است که این فضل فروشی مرا منحصر به فرد نشان می دهد و بی مقدمه در ذهن مخاطب شخصی منزوی از من به او نمایش داده می شود، در صورتی که حسادت ما زمانی برانگیخته خواهد شد که شخص مورد توجه زیاد قرار گرفته و اجتماعی باشد. این توجه حسادت ما را بر خواهد انگیخت، حسادت در برابر انسان محافظه کار و درست زمانی که ما از او چیزی نمی دانیم به معنای آن است که معمای حل نشده به ابهت خود باقیست، اما معمایی که جوابش داده شود دیگر آن قدرت سابقش را ندارد و در برابر ما حقیر جلوه داده خواهد شد. نادانسته بر دانسته ارجمند تر است زیرا ما دیگر خود را از نادانسته بالاتر نمی دانیم و به سادگی به آن نگاه نمی کنیم .

24

در درون هر یک از ما بازگشت و درون نگری مشروط برای ردیلت وجود دارد . به خاطر همین گاه پیام های رضیلت مندانه ی شاکی را بیشتر قبول می کنیم تا فضائل شاکی . هر چند با عقل به فضیلت شاکی جواب مثبت می دهیم ، اما قلبمان هنوز پیش آن یکیست . شاید این همان رمانتیسم است .

25

اگر انسان بداند که مرگ به معنای نیستیست باز به دنبال مرگی آرمانیست . یک حالت غم انگیز رو به اتمام هر چند پوچ است . ولی اندک مدتی می اندیشد که باید باشد و بیش تر این احساس را به خود راه دهد و سپس دوباره از آن آرمان راه هستی بر روی او گشوده می شود . مارکسیست ها اولی را دریافتند و اما در مسأله ی دوم شاید لذت ها این اجازه را به آن ها ندادند.

26

ما مردها ، زن ها را به موجوداتی خرفت تبدیل کرده ایم و آنگاه سرمان را بالا می گیریم و با غرور می گوئیم چه موجودات خرفتی . اگر زنها مرد نمی شوند مقصر ما هستیم . این ما هستیم که زنان را در زنانگی خویش حفظ نموده ایم تا برای ابد زن بمانند . و زن گاه نیز حقیر شده ی جنسیت ماده ی خود است ، درست است که پیرزن ها این موضوع را به اثبات می رسانند. و اما خارج از مسأله ی جنسیت هرگز به ایشان فرصت مرد شدن را نداده ایم و آنچه که فراهم نموده ایم برای ایشان باعث شده است به شخصیت زنانگی خویش خو بگیرند

زمان چیست ، انسان به دنبال لذت ها نیست ، بلکه از ناکامی به سمت لذت ها پیش می رود ، برای گریز از زمان و زمان نیز با ذهن آدمی رابطه ای مستقیم دارد ، همچون کودکی بازیگوش و این برای هر موجود زنده ای صدق می کند ، اصل حرکت همین است ، یعنی زمان گریز را ایجاد می کند . زمان بدون گریز بی معناست ، بنابراین این رابطه ی فرار به وجود می آید که موجودات زنده برای نماندن در سکنت و پیش رفتن در اصل حرکت باید از زمان خود حالتی فرار به وجود بیاورند ، زمان با ذهن رابطه ای مستقیم پیدا می کند و آدمی از ناکامی به سوی کامیابی پیش می رود . این رابطه به وسیله ی زمان شکل می پذیرد ، یعنی دیالکتیک زاده ی گریز زمان نیست . پس همه چیز برای فرار از ناکامیست ، نه پیش رفتن بر اساس لذت ، برای مثال شما خودتان را تصور کنید که در قفسی گرفتار شده اید و تنها راهی که برای خود پیدا می کنید سرگرمیست ، یعنی می خواهید از آن حالت ناکامی به سوی کامیابی پیش بروید ، بنابراین هدف کسب لذت نیست ، ممکن است در جایی دیگر که لذت های فراوانی وجود دارد با خود تصور کنید که اگر به سوی لذتی جنسی یا هر چیز دیگر پیش بروید این برای کسب لذت است اما محرک اصلی رنج است که شما را به آن سمت سوق می دهد ، با این حال

زمان رابطه ی گریزی است که با ذهن نسبت دارد و ذهن هر موجود زنده ای برا اساس آن است . همه ی این ها ما را به انسان هایی دیالکتیکی با گناه و نیکی تبدیل می کند و نام فروانسان را بر ما می گذارد . البته این را باید گفت که مفهوم انسان تنها به معنای کسیست که خواهان فرار است و خوشبختی تنها نسبیست ، به نسبت گریزی که به وجود می آید . یعنی هر کس هر اندازه که بیشتر فرار کند زمان را بیشتر طی می کند و با طی کردن سریع زمان حالتی از لذت به وجود می آید . اما اگر زمان کند شود ، بیشتر احساس شده و این بیشتر احساس شدن یا کند شدن حرکت زمان در ذهن نوعی رنج و گریز به وجود می آورد . اکنون یک نوع نیروی محرکه ی فیزیکی در میان است و بدون آن حرکت توسط ذهن بی معناست .

28

به سراغ یک مطلب رفتن به طور زیاد انسان را احمق جلوه می دهد . شاید این طور است که تأملات و خردگرایی از بین می رود . فن بیان بیش از آنکه دانایی را به ما بیخشد در باطن جاهلیت را به ما هدیه می کند .

29

در بسیاری از مواقع ، انسان هایی که دارای بزرگترین نیروی فضیلت به دور از خودخواهی و جاه طلبی ، یعنی دلسوزی و فداکاری هستند ، به خاطر خیرخواهیشان زیرکی خویش را به خطر می اندازند . در واقع اینان شهیدان از دست داده ی زیرکی هستند . شهیدان بزرگترین فضیلت خیرخواهی و حقیر شده ی انسانیت .

30

اگر زمانی دریافتم که من ، من نیستم . یعنی جسم من فقط جزء املاک و دارایی من است آنگاه جستجوی حقیقت و من واقعی آغاز می شود و سپس از فرو انسانی به سمت انسانی .

31

معمولاً انسان های پر حرف فدای کسالت لحظات می شوند ، در حالی که وجودشان بیش از پیش مورد نیاز است . نشستن در کنار شخص کم حرف و اجازه دادن به قضاوت های وی یک فاجعه ی خودخواهانه است به سود انسان کم حرف . چنین انسانی کمتر به فداکاری اهمیت می دهد . اما کسی که زیاد حرف می زند یک فداکار بزرگ است ، زیرا خودش را شهید حرکت زمان نموده . اما انسان کم سخن جرأت چنین شهادتی را به خود نمی دهد .

32

حسرت از دست رفته‌ها ما را به سمت فریب از دست رفته‌ها می‌کشاند و برایمان اعتیاد می‌آفریند .

33

معمولاً چیزی که باعث می‌شود دیگران را درک نکنیم مشکلات خود ماست . در گرو بودن مشکلات خود حتی انسان را به بی‌رحم‌ترین و درنده‌ترین موجود تاریخ بدل خواهد کرد ، حتی خانواده‌ی انسان در قبال وی . پیرزن‌ها و پیرمردها نیز مسخ شده‌ای این چنینند .

34

خواست‌های مشترک انسانیت را از بین می‌برد . زیرا این لذت تنها نبودن در خواست و یا هدف است . لذت همراهی رضیلت‌مندانہ .

35

بعضی اوقات ما به چیزی و یا مسأله‌ای باور پیدا می‌کنیم . اما زمانی که شخصی آن را زیر سؤال می‌برد

به یکباره گنگ شده و احساس می کنیم چیزی که به آن باور داشتیم در حال ناپدید شدن است . ما به صورت استدلالی به این موضوع دست یافته ایم ، بنابراین در استدلال نوعی شک وجود دارد . اما آنچه که شخص به یکباره و بدون استدلال می گوید دارای قدرت بیشتریست، چرا که قاطعیت دارد و این یعنی ایمان نیرومند در جمله . ولی دلیل دیگرش این است که ما موضوعات جدید را اغلب بر موضوعات پیشین ترجیح داده و این درست تسلسل استدلالی ذهن ماست . دلیل بعدی ایمان به شخص است . ایمان به دیگری ، به آن دلیل که ضعف های خودمان را به علت وسواس ها ، اضطرابات و تردید ها می نگریم . درست همانند رانندگی ، شما به دیگران بیشتر اعتماد دارید تا به خودتان . و زمانی که به عنوان مسافر در داخل ماشین نشسته اید ، خیالتان آسوده تر است تا اینکه خودتان رانندگی کنید و یا مسئولیتی پذیرا شوید که تردید و اضطراب و تصورات گوناگون با آن عجین باشد .

انسان های ابله معمولاً در هیجانات رازهای خود را بر ملا می کنند .

37

اشتباهات ما در اظهار نظر درباره ی دیگران ، یعنی زیرکیشان این است که پر توقع بودن آنان را زیرکی دانسته و اینگونه است که ما به سمت جامعه ای پر توقع پیش می رویم زیرا انسان های کم توقع را ابله می نامیم ، آیا کسی دوست دارد که ابله خوانده شود ؟

38

دیدن زنی زیبا و سپس احساس لذت بخش بی اعتنایی مردها . در واقع فرد می داند که برایش امکان پذیر نیست . در درجه ی اول یک خودفریبی لذتبخش اتفاق می افتد . یک آسودگی از در افتادن و فریب خود برای آنکه در نیفتیم و به نوعی خیال خود را راحت کردن . سپس برخاستن غرور از بی اعتنایی و دیگر آنکه زمانی که چیزی برای ما دور بماند لذتبخش تر است تا هنگامی که بدان دست می یابیم ، البته این نکته ایست در لذت امیدوارانه نه لذت جسمانی عمیق و سرانجام درک خود

و دلسوزی برای خویش و به خودی خود بازگشتن و احساس حسادت مرموزانه به صاحبش و یا کسی که آن را می رباید . در واقع این حب فلاکت است و بالیدن به خود که من دارای چنین حب فلاکتی هستم . حسادت به نداشته ی خویش و انگار که می توانیم آن فرد را محکوم کنیم و اینکه به بیچاره تر بودن خود ببالیم ، همانند آنکه کسی از بدبختی خود سخن بگوید و دیگری بگوید که من بدبخت تر از تو هستم و سپس مسابقه ای برای نمایاندن بدبختی خود داشته باشند تا خوشبختی یکدیگر را به پای میز محاکمه بکشانند . در حقیقت این اندیشه و تفکر در تمامی انسان ها وجود دارد . من هرچقدر که بیچاره تر باشم ، بی گناه تر و لایق دلسوزی بیشتری نسبت به دیگران خواهم بود . اینگونه دیگر کسی حق مجازات مرا ندارد . درست موقعی که مشکلات زیادی برای من پیش می آید و با به وجود آمدن مشکل دیگر با یک انقلاب و از کوره در رفتن و یا احساسی انقلابی می گویم که حق من نیست چنین شوم ، اما کسی که شاد باشد یک شاه دیکتاتور است و به زیر کشیدنش لیاقت اوست . اغلب تفکر و داوری ما درباره ی بهشت و جهنم اینگونه است .

بی انصافی است که موارد جدید بر موارد قدیم برتری می‌گیرند تنها به آن دلیل که جدید هستند و جدید بودنشان درک احساس بیشتری دارند تا آنچه که در شرف فراموشیست و حال و هوایش دیگر وجود ندارد و بی انصافی است که موارد قدیم بر مواردی جدید تر برتری می‌جویند ، تنها به دلیل تاریخی بودن و فراگیر شدن . در واقع بی انصافی زمان همواره وجود دارد . مگر آنکه مردم فوق آگاه انصاف را رعایت کرده و منصفانه به قضایا نگاه کنند .

40

کشمکش و مبارزه ی دو سؤال بسیار قدرتمند تر از یک جواب است . زمانی که می‌گوییم خدا هست و زمانی دیگر که می‌گوییم نیست . در حقیقت این خدا نیست بدون دلیل در ذهن ما برابری می‌کند با خدا هست هزاران علتی .

41

تمام رضیلت های انسانی در ساختاری جمع شده است به نام غرور . حتی اشخاص فضیلتمند نیز زمانی که در جمعی قرار می گیرند و آن جمع احمقی را به تمسخر گرفته اند ، او نمی تواند صبر کند و خواهان هر چه بیشتر غرور خود است . لذت غرور و برتری ، درست موقعی که دیگران به ایشان توجه کنند و از طرفی برای شکاف زمان ، می خواهم این را بگویم میدان آزمون اشخاص مسلمان همین مجالس است . مجالسی که نشان می دهد آیا خدا برای غرور خودشان نبود؟

42

اکثر تفکرات و روش های خاص اندیشه و همچنین تفاوت افکار تحت عنوان انسان ابله از بین می رود . همه باید به یک جور بی اندیشند و اگر کسی چنین نباشد و از افکار ایشان جدا شود ، در درجه ی اول غیر عادی و سپس احمق خوانده می شود و اینگونه یک اندیشه ی ابلهانه طبق زمان و شرایط مربوطه در میان جمع پیش می رود .

43

خود مستقل ، همانند چیزی که در مالکیت ماست ، مالکیت خود و لذت بردن از استفاده ی جسم و عقل

خویش همراه با بی خیالی عمیق ، آدمی را به موجودی
 پست فطرت و خودخواه تبدیل خواهد کرد.

44

حفظ ظاهر شخصیت قدرت ادراک را از ما می گیرد .
 حتی در مرگ عزیزانمان .

45

در جامعه ای که مردم به نبال اراده هایشان هستند ، یعنی
 قدرت اراده را بالاتر از هر چیزی می دانند ، آن جامعه
 از لحاظ بروکراسی با مشکلی بسیار جدی روبه روست.

46

آنقدر در کودکی بر سر ما می کوبند که انسان های فقیر
 به چه درجاتی می رسند که گمان می کنیم هر چقدر
 بیچاره تر باشیم احتمال موفقیتیمان بیشتر است ، اراده ی
 قوی چنین آغاز می شود ، اراده ای ابلهانه و شاکلی که
 شمشیر فلاکت را در میدان مصیبت زندگی به گردش در
 می آورد ، اما دریغا که کسی نیست تا قهرمانی ما را به
 اثبات برساند ، کسی برای جنگیدن ، درست همین زمان
 است که پشتمان خالی می ماند . اراده بی ارزش می
 شود و آن وقت پدر رویش را به ما می کند و می گوید
 فرزندم نگاه کن که آقای ایکس چقدر ثروتمند و موفق

است . ببین که چطور زمان پیری پدر و مادرش را یاری می رساند . امروز دیگر ضعیف بودن به معنای اراده نیست ، به معنای پیروزی نیست ، بلکه معنایش شکستی بسیار غم انگیز است . درست است ، امروز دیگر پدر این را فهمیده که پدر آقای ایکس اراده را در ضعف نمی نگرد و خود نیز چنین تصور می کند . اما برای من به چه قیمتی تمام شده است .

47

همه ی ما یک پناهگاه داریم ، پناه گاهی نه چندان امن و دلبستن به یک نقطه ی نامعلوم . زمانی که به تمامی گرفتاری ها دچار می شویم و در ناامیدی محض باز نقطه ای در دوردست هست ، نقطه ای که در بعضی مواقع نامش خداست و امنیت می یابد . ما تنها برای آن است که زندگی می کنیم اما خودمان متوجه نمی شویم ، چیزی که معنا و مفهوم است و بدون آن زندگی پوچ می شود . دلیل اصلی نیهلیسم بی خداییست . البته شاید نپذیرفتن عمیق رنج باشد از سوی انسان ، زمانی که در جهنم هم باشد باز همین احساس را دارد .

48

احساس می کنم که من انسانی هستم در قفس و سپس مردی شلاقش را هر لحظه بر پیکرم فرود می آورد .

ساعت ها و ساعت ها ، روزها و روزها بدون لحظه ای مجال یا ایستادن، و سرانجام لحظه ای فرصت تا من هر چه دلم می خواهد بگویم . گمان می برم که این فرد همان خداست، با این تفاوت که شلاقش را بالا نگه داشته است.

49

مرد ها به دو چیز بیشتر نمی توانند ایمان بیاورند ، (منظور همان نقطه ی دور دست و امیدی به نهایت است) یا به خدا و یا به زن ها . اگر به زن ها ایمان بیاورند خدا را فراموش می کنند اما اگر به سمت خدا بروند بسیار دشوار است که زنان را از یاد ببرند و برای همین خدا هم با زن ها کنار آمده است .

50

در دو حالت ما به انسان های بزرگواری تبدیل می شویم . اول آنکه بزرگواری مورد قبول باشد و دیگر زمانی که پای اجبار در میان قرار بگیرد. دین هم هست ، اما کم پیش می آید تا آنکه دین اسیر مورد اول نشود .

51

ابله کسیست که با چاه سخن می گوید و احساس تنهاییش را با وی در میان می گذارد ، اما آنقدر نادان است که نمی داند چاه او را به تمسخر گرفته است . در زندگی

انسان چاه های بسیاری وجود دارند با خصلت های فروانسانی ، همان جاهلان غرور طلب و بی ارادگان محکوم به جهالت ؛ البته چنین تفکری بنیانی در اجتماع دارد و اینکه من حقارت کسی را می بینم ، از گوشه ی چشم به او نگاه می کنم و می گویم رازت پیش من است و دوست ندارم که آن را بر ملا سازم و یا برای خودت بازگویش کنم ، در اصل چنین افکاری احمقانه تر است . فرایندی زن منشانه و یا مانده در اجتماعات کوچک ، بدون سپری کردن فرایندی متمدنانه و پیشرفته تر . در واقع این چیزبست که در اجتماعات کوچک تر بارها دیکته می شود و دلیلش برخورد بیشتر اشخاص با یکدیگر است . سپس این تمسخر گرایست که افزایش می یابد و همه به دنبال سرکوب یکدیگر هستند ، تا آنجا که روند پیشرفت کند می شود ، افکار مختلف و متفاوت جای خود را به یگانه اندیشی واگذار می کنند و اما اجتماعات بزرگ روز به روز روند پیشرفت و تعالی را طی می کند . صمیمیت اگر چه نیک است ، ولی اگر به درستی مدیریت نشود و اگر جامعه ای برای فرهنگ درست آن آمادگی لازم را نداشته باشد ، انزوای انسانی و جمعی روندی رو به رشد را در خود می یابد .

52

نباید گمان کرد که افراد قدرتمند و یا ستمگر ، انسان های فهمیده و زیرکی هستند . آن ها گوسفندانی بیش نیستند . گوسفندهایی که ما ایشان را از نعمت شاخ بهره مند ساخته ایم .

53

چوپان از گرگ ها تنفر دارد و گرگ ها نیز از اینکه چوپان تنها گوسفندان را حق خود می داند . گرگ ها می خواهند قیام کنند و چوپان نیز برای سرکوبشان آماده است . حق را باید به چه کسی داد ؟ گرگ های گرسنه و یا چوپان سیر ، اما در خطر گرسنگی . شاید فراموش کرده ایم که گوسفندان نیز در این میان از حقوقی بهره مند هستند .

54

تلاش مورچگان برای کسب دانه بسیار زیباست . برای برقراری زندگی و اراده ی نیرومند خویش . اما نباید نادیده گرفت که گاهی در این راه به هم نوع خود رحم نمی شود و یا به حشره ای که در مانده است و توان دفاع کردن از خویشان را در خود نمی بیند . اگر تلاش را به درستی نگاه کنیم ، چیزی به غیر از کشمکش احمقانه ی زندگی و فرصت طلبی های جاهطلبانه نیست . اگر در

عمل چنین نباشد بی شک در افکار آدمی چنین مسائلی غیر قابل انکار است ، درست زمانی که پای تلاش و کوشش در میان باشد . شاید در کودکی به اشتباه مورچه را به عنوان مسأله ی اخلاقی و سنبول مبارزه برای زیستن به ما آموخته اند .

56

انسان ها همواره نقش هایی را در زندگی خود بازی می کنند که به وجودشان در آن صحنه نیاز دیده می شود ، جایی که نمی خواهند خودشان باشند .

57

گاه که چیزی برای گفتن نیست انسان مجبور است که خلاف عقاید خود بگوید و اغلب نیز آن ها را باور کند.

58

انسانیت آن نیست که فکر کنیم شیر می تواند گرسنه باشد و یا آهو . انسانیت آن است که بیاندیشیم مورچه هم می تواند گرسنگی بکشد . منضور ضعیف نیست ، بلکه حقیر است .

59

در جامعه ای که کمتر کسی به جایی می رسد ، آن کمتر کس هم به جایی دست نمی یابد ، زیرا حسادت ایشان مانع می شود . حسادتی که همه چیز را به باد تمسخر می گیرد .

60

بدبختی از آنجاست که افسردگی را همچون بیماری جسمانی تلقی کردند و از آن به نفع روانشناسان سود دهی شد ، حتی یک نفر هم با خود نیاندیشید که افسردگی می تواند از حقیقت گرایی باشد و یا گریز از دیوانگی زندگی و رسیدن به عقل سلیم .

61

آنقدر گفتیم دروغ شاخدار که یادمان رفت دروغ اصلاً شاخ ندارد و به خاطر همین همه ی ما دروغگو شدیم .

62

تنها کسانی که ما به ایشان حسادت نمی ورزیم مردگان هستند . شاید به همین دلیل است که آثار ایشان را بیش از زندگان مطالعه می کنیم .

63

این منزجر کننده نیست اگر کسی به خاطر فقر چابلوسی کند. انزجار از آن است که صدایش بلندتر از دستفروشی شود که فرزندان شب ها را گرسنه می خوابند.

64

نمی خواهم نصیحت کنم، نمی خواهم که فکر کنید، این نمی خواهم ها ترفندی بود برای جایگزین کردن می خواهم فرسوده. این نشان می دهد که ما می خواهیم با زبان بر شرایط زمانی غلبه کنیم و گاه باید ترفندهایی به کار برد در راه زبان تا حقیقت، کهنگی خود را به تازگی باطل ندهد.

65

کمتر انسان بی رحمی پیدا می شود که در برابر کمبود ها سر رأفت را فرود نیآورد. بی رحمی کمونیستی سال ها جنگ و آرمانی پیوسته برای طبقه ی پرولتاریا نه تنها به بورژوازی ضربه ای وارد نکرد، بلکه ارزش ها، معرفت ها و حقایق شناختی را به سوی باوری عمیق در اشتباه محوریت سیاسی پیش برد در حالی که نظریه ی سیاسی نمی تواند جنبه ی حقیقی شناخت باشد

و یا راز سر درگم هستی ، اما در ایران چگونه بود ، ایمان به باور و انتخاب تفکری شاید روشنفکرانه و شاید هم انتخاب عقیده ای نو و کمال گرایی انسان های ناکام در زندگی و سپس جنبشی برای رفع فقر ، انسان های بی رحم زیادی را از دل جوامع بیرون کشید ، همچون استالین فقیر چرا که هر انسان بی رحمی کمتر تاب تحمل کمبود ها را خواهد آورد .

66

اینکه می گویم من احمقم ، باعث می شود که فکر کنم من احمق نیستم . آیا این انتقام است یا دلداری . معلوم می شود که انسان هرگز نمی تواند از خود انتقام بگیرد و یا در دلش خود را به این انتقام راضی کند .

67

انسان موجودیست که تنها می خواهد خود را با شرایط وفق دهد ، یعنی همان حیوان . بنابراین چه کسی می گوید که آدمی از حیوان فراتر رفته است . البته اگر ایمان او نباشد ، وگرنه عقل که همان است .

68

دین آمد و پس از آن شکاکیت آغاز شد ، اما در درجه ی اول منطق پوزیتیویسم نبود تا شکاکیت بر علیه آن

برخیزد . امروز کار برعکس شده است ، یعنی آنکه شکاکیت اسلامی در برابر منطق ماتریالیسم ایستادگی می کند ، بار دیگر شکاکیت و در اصل هیچ حقیقتی در میان نیست . در اینجا چیزی به نام ایمان گم شده است و علم و فلسفه پیوسته در حال فریب می باشند .

69

تاریخ پر از اشتباهات بسیار است و آنکسی که فهمیده تلقی می شود باید از تاریخ سر در بیاورد و آنکه از تاریخ سر در می آورد پیوسته به دنبال توجیه کردن مسائل تاریخی و عقاید خود است ، این گونه است که جامعه ای عقب می ماند و جامعه ی دیگر پیشرفت می کند ، درست همان توجیهاتی که ما برای کار های خود داریم و اگر نمونه ی این توجیهات در جمع جامعه باشد یک فاجعه ی بزرگ است .

70

انسان ها دو دسته بیش نیستند ، یا به خدا باور دارند و یا زندگی را باور می کنند . این چیزی ساده نیست ، هر چند می تواند کلیشه ای باشد .

71

ما بیش از آنکه برای خود شخصیتی بیافرینیم باب میل و آن چیزی که دوست داریم باشیم ، به شخصیت خود خو می گیریم . شخصیتی که نه دیگران بلکه شرایط چنین می کند . اما انسان ابله چطور ، او همان است که دیگران می خواهند باشد برای لذت غرور خویش و انسان ابله همان می شود ، در حالی که او می تواند دانای فهمیده باشد و یا نابغه ای بزرگ ، از انسان به فرو انسان کشیده می شود و فرو انسانی تر از او همان کسیست که به زیرش می کشد . باور کنید موجودی پست تر از این پیدا نخواهید کرد . منظورم همان فرو انسان تر از فرو انسان است .

72

در یک جامعه ای که مذهب بسیار نفوذ می کند ، انسانیت در قبال آن نیز از بین می رود . مسأله سر نادرستی مذهب و دین نیست ، در چنین جامعه ای دو گروه به وجود می آید ، گروه اول که شرافتمند ترین مردم هستند و اما گروه دوم که دین را کنار گذاشته و یا مذهب گرایی گروه اول را در خود نمی بیند گمان می برد که مجاز است در بی شرافتی محض و پلییدی عمیق ، آنجا که انسانیت زیر پا گذاشته می شود و این به خاطر آن است که نبود دین چنین چیزی را توجیه می کند . اما در جامعه ای که دین آنچنان نفوذی ندارد مردم آموخته اند که خارج

از دین انسانیت مورد نیاز است و بقای انسانیت توافقیست که طبق فرهنگ پیشرفته و یا نیاز به فرهنگی بودن پیش می رود و چنین غرور فرهنگ بر می خیزد . تفاوت این جوامع به خوبی مشخص است در صورتی که هیچ اشتباهی از آن دین نیست ، مقصر ما هستیم که فرهنگ متمدن را به آن بربریت چندهزارساله ی دینی اضافه نکرده ایم .

73

شیطان نفوذ کرد از یک جا و آن این بود که تو می خواهی چکار کنی؟

74

شیطان بر چه چیز حکومت می کند ، بر توجیح انسان ها نسبت به خودشان . در صورتی که اگر خلاف انسانیت عمل کنند باز هم به توجیح می پردازند و این همان دلیل نقطه ای در دوردست ، امید سردرگم و یا گریز آدمی از رنج است .

75

در بسیاری از اوقات ما تنها به خاطر این به سمت لذت ها می رویم که سؤال پیش می آید ، سؤال از اینکه چرا من به سمت آن نروم و سپس سؤالی بدون جواب و توجیه و سرانجام فریب سؤال . اصلاً چرا باید این سؤال مطرح می شد؟ شکی نیست که شیطان مسائل بیش از هر وسوسه ی دیگر در وجود ما رخنه می کند و چیز است بسیار فراگیر و شرایط اجتماعی آفرین .

76

در جوامع پیشرفته مردم با ذهنشان زندگی می کنند و در جوامع جهان سومی با جسمشان ، متأسفانه در کشور ما نیکی در حق هیکل بسیار بالاتر از خوبی در حق نوابغ فکریست و گاهی با خود می اندیشیم که آیا لیاقت دوستی با ایشان را داریم ، حتی بزرگترین نوابغ جامعه ی ما نیز آرزوی دوستی با چنین اشخاصی را دارند ، تنها به خاطر اراده ی قدرت که در میان ما شخصیتی شده است نه تفکری .

77

از دور نشستن و قضاوت کردن ، اغلب نیز قضاوت های ناشایست . این ویژگی جامعه ی سرخوردگان است ، به شکلی که همه در سرخوردگی خویش چنان اجتماعی ناآگاه از یکدیگر درست می کنند و چنین عقل بی خیال نیهیلیستی و انکار مسائل ارزشمند برای بالا بردن سطح فکر خویش ناشیانه به کار می برند که یک خارجی می تواند به راحتی هر چه تمامتر به عاقل بودن ایشان شک کند . این تفکرات نیهیلیستی نیست ، بلکه سرخوردگی بیش از اندازه ی یک جامعه ی ناکام است.

78

قضاوت های بد درباره ی دیگران درست در کنار توجیهیست که ما از مشکلات خود داریم و به خاطر همین در جوامع فقیر قضاوت های بد بیش از هر جامعه ی دیگریست .

79

بسیار پیش می آید تا آنکه عقایدی را دوست داشته باشیم که به آن باور نداریم و بسیار پیش می آید که به خاطر همین دوست داشتن آن ها را نیز باور کنیم . چیزی در درون ماست ، آنچه که باید باشد و آنچه وجود و هستیش لذتیبست در بودن های مختلف و بدون کلیشه . آنچه که باید باشد و بودنش نکته ای را بیان می کند ،

اگر چه من می توانم اشتباه کنم اما هستم و بودنم به معنای وجودی حقیقیست که تو باور می کنی و باید آن را بپذیری . این معنای بودن است در افکار متفاوت انسان ها ، اما اصل مسأله این است که ما بیش از باور به حقایق به آن ها علاقه پیدا می کنیم، همانند هنر و شاید موسیقی . در هنر نیز چیزی که باید باشد ملاک کار قرار می گیرد ، چیزی که تا کنون نبوده و یا ما زمانی که احساسش می کنیم برای بودنش آرمانی جنگنده و خویی جدی به خود می گیریم تا رخ دهد ، جدیتی تمام برای بودنش و این باز می گردد به احساس هستی محوری انسان و گریز از نیستی ها . اگر در جامعه ای آگاهی گسترده نباشد ، حب عقیده بالاتر از عقیده ی درست خواهد بود و متأسفانه در جامعه ی ما چنین است.

80

ابله یا احمق : آدمی مجبور است یا احمق باشد و یا ابله . ابله بودنش آن است که خارج از تمامی مسائل بنشیند و با دیدی فراتر به همه چیز نگاه کند و بی تردید چون بیرون قرار گرفته است مردم او را نادان و یا ابله می خوانند . اگر هم این چنین نباشد مجبور است تظاهر کند و تظاهر او بسیار احمقانه است . دوم آنکه با حماقت خویش احمق خوانده شوند و جزئی از مسائل موجود در جهان . مشکل اینجاست که مردم کشور ما احمقند و

احمق خوانده نمی شوند . دین نیز دو جنبه دارد ، یا به انسان دیدی فراتر می دهد و یا امید به جاودانگی و سعادت بی چون و چرا را به انسان هدیه می کند ، در مارکسیسم نیز چنین احساسی وجود دارد. پس دین هم در جامعه ی ما احمقانه است ، یعنی همان مورد دوم

81

دین برخلاف تمام عقایدی که میگویند بربرانه است چنین نیست ، دین یک اندیشه ی فوق تفکر بیست ، یک مدرنیته ی نیرومند ذهن که اگر بستر جامعه آمادگی آن را نداشته باشد هیچ چیز از آن ویرانگرتر نمی تواند باشد . همه چیز برعکس می شود ، یعنی یک دیالکتیک معکوس در جامعه به وجود می آید و هر آنچه که باید انجام شود صورت نمی پذیرد و هر آنچه که باید انجام پذیرد شکل نمی گیرد . در واقع دین همانند ماهواره است در یک جامعه ی فوق بسته که البته ماهواره چون سیاسی است محبوبیت بیشتری در قبال دین را دارد . ما دین را آزاد نکرده ایم و نمونه ی این همه فلاکت این است که دین آزاد نشده است . مردم جامعه ی ما همه سیاسی هستند و می گویند آزادی اجتماعی ، اما کسی فیلسوف نیست که بگوید آزادی دین .

82

انسان ها معمولاً زمانی که احساس ضعف می کنند نیک می شوند ، همیشه گروهی بنده ی گروه دیگر خواهند ماند و هر دو به این بندگی رضایت دارند .

83

تعصب چیست ، تنها یک مسئله ی مطرح شده که اگر خلاف آن باور شود جرمی بزرگ و ناسپاسی عمیقی انجام شده است . دین مسئله ای بود مطرح شده و همین مطرح شدن بود که جهل و خرافات را آفرید و پس از آن ضد دین به وجود آمد . در برابر حقیقت هر کس هر چه را خواست مطرح کرد و دین مایه ی افیونی شد برای جوامع . آری مسئله ی مطرح شده همان تعصب عجیب است که بزرگترین دانشمندان جهان نیز در برابر آن سر تعظیم فرود می آورند .

پایان



در کانال تلگرام کارنیل هر روز انگیزه خود را شارژ کنید 😊

<https://telegram.me/karnil>

